

معرفی نسخه خطی اشراق هیاکل النور لکشف ظلمات شواکل الغرور

ناصر محمدی*

مقدمه

شیخ و پیشوای مکتب اشراق، شیخ شهاب‌الدین سهروردی است، همو که در مقابل مسلک فلسفی مشاء، مکتب فلسفی دیگری، آمیخته به ذوق و اشراق و کشف و شهود بنا نمود. اشراقی را عقیده بر این است که روش مشائی ارسطو مبتنی است بر استدلال محض، و این راهی نیست که کامل و بی نقص باشد. شیخ اشراق می‌گوید «حقایق و مطالب آن (حکمت اشراق) نخست برای من از راه فکر و اندیشه حاصل نیامده است بلکه حصول آن به امری دیگر (ذوق و کشف و شهود) بود، نهایت پس از یافت آنها جوئیای برهان بر آنها شدم»^۱.

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور تفت.

۱. شهاب‌الدین سهروردی، حکمت الاشراق، ترجمه و شرح جعفر سجادی.

استدلال در مقام ثانی و مرتبه دوم است. ابتدا باید دیده دل را روشن کرد، باید حقیقت را شهود کرد و آنگاه به دنبال استدلال رفت. استدلالی که بدون یقین و باور قلبی باشد، راهبری نخواهد داشت. اما اشراق برخلاف عرفان، از مقابل استدلال و حکمت بحثی، بی اعتنا عبور نمی‌کند، بلکه برای برهان و استدلال نیز سهم بسزایی قائل است، هر چند به آن اصالت نمی‌دهد. شیخ در جایی دیگر تاکید می‌کند: بهترین جویندگان دانش الهی کسانی اند که هم طالب تأله و هم خواستار حکمت بحثی باشند «ولذا حکمت اشراق معجونی است از حکمت ذوقی و حکمت بحثی. در آن هم یافت و شهود است و هم استدلال برهان.»^۱ البته پرواضح است که در این مختصر نه برآنیم و نه می‌توان تصویر دقیقی از حکمت اشراق ارائه داد، و فقط مختصری از بافت فکری و روح کلی فلسفه اشراق نشان داده می‌شود. بدین لحاظ که اثر اشراق هیاکل النور، که نگارنده در صدد شناساندن آن است، نمایشی از خط فکری و حکمت اشراق و شرحی بر کتاب هیاکل النور شیخ اشراق است و بی مناسبت نیست که در آغاز کلام با معرفی حکمت اشراق و پرچمدار آن شیخ شهاب‌الدین سهروردی شروع شود.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی پس از پایان تحصیلات رسمی و آشنایی با بسیاری از مشایخ تصوف، به راه عرفان و تصوف و اعتکاف و عبادت رفت. به شهرهای مختلفی از جمله به شامات سفر کرد. با ملک‌ظاهر پسر صلاح‌الدین ایوبی آشنا شد و به خاطر نبوغ و استعدادش، بزودی شهرة آفاق شد. اما زبان تند و صراحت لهجه او دشمنان زیادی را علیه او برانگیخت و سرانجام نیز به خاطر بدگویی قشری مسلکان در ۵۸۷ به زندان افتاد و در همانجا در سن ۳۸ سالگی از دنیا رفت.

عمرش کوتاه، اما بسیار پربار بود. آثار گوناگونی به زبان فارسی و عربی از خود به جا گذاشته است، از جمله: حکمه الاشراق، مطارحات تلویحات، لمحات، الواح عمادیه، مقاومات، بستان القلوب، هیاکل النور...
اشراق هیاکل النور تالیف میرغیاث الدین منصور شیرازی یکی از شروح هیاکل النور سهروردی است. نسخه خطی این کتاب را که به زبان عربی است نگارنده زیر نظر استادان گرانقدر فلسفه، غلامحسین ابراهیمی دینانی و اعوانی، تصحیح کرده است.

شرح حال، آثار و تالیفات میرغیاث الدین منصور شیرازی

امیر منصور بن صدرالدین شیرازی حسینی دشتکی فرزند امیرصدرالدین دشتکی عالم بزرگ شیراز و علمدار علما و حکمای شیراز است. پدرش ملقب به امیرصدر کبیر و سیدالسند در فلسفه و کلام تبحری فراوان داشت و او در دامن چنین پدری به تحصیل علوم پرداخت. غیاث الدین در هوش و ذکاوت بیمانند بود، به حدی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که بیشتر علوم متداول عصر را فرا گرفت و در سن هجده سالگی کتاب اللوامع والمعارج را در علم هیئت تصنیف کرد.

برای بیان نبوغ و هوش فوق العاده او کافی است که به نقل حکایتی پردازیم که مرحوم خوانساری صاحب روضات الجنات آن را ذکر کرده است، و می گوید: «در جلسه مناظره ای که برای پدر غیاث الدین و جلال الدین دوانی منعقد شده بود، غیاث الدین نیز در کنار پدر بود در حالیکه هجده ساله بود.»

صاحب کتاب مجالس المومنین می گوید: او از ضبط علوم در سن بیست سالگی فارغ آمد و در سن شانزده سالگی داعیه بحث و مناظره با علامه دوانی را داشت.

از برخی از تواریخ معتبر چنین برمی آید که از جمله وزرای سلطان حسین میرزا بایقرا تیمری، بوده است و از برخی تواریخ دیگر نیز چنین برمی آید که او و پدرش مشکوک الاعتقاد به مراسم جعفری بوده اند. ولی برخی معتقدند که وی شیعه بوده است و بعد از او فرزندانش همه از علمای طراز اول شیعه به شمار می آیند، مانند مرحوم علامه نحریر سیدعلیخان شیرازی، مؤلف شرح صحیفه سجادیه و حاج میرزا حسن شیرازی مؤلف فارسنامه ناصری.

او مدت زمانی منصب صدارت مطلقه شاه طهماسب صفوی را به عهده داشت. یعنی، به سال ۹۳۶ بود که جناب خاتم‌المجتهدین محقق کرکی از عراق به تبریز آمد و از جانب سلطان نهایت احترام دید. وی به غیاث‌الدین محبت خاصی داشت. گویند که آن دو بزرگوار با هم قرار گذاشتند که در مدت یک هفته جناب محقق کتاب شرح تجرید را نزد غیاث‌الدین بخواند و در هفته دیگر، غیاث‌الدین کتاب قواعد را از جناب محقق استفاده نماید. مدتی بر این منوال گذشت تا آنکه مفسدان سخن چینی کردند و ما بین آن دو را به هم زدند. غیاث‌الدین از منصب صدارت استعفا کرد و به شیراز برگشت. مرحوم خوانساری در *روضات الجنات* می گوید: «چنان شد که، محقق کرکی او را نسبت به شریعت مطهره لاقید دانست و قلبش از او بیزار گشت. پس مفسدان فرصت را غنیمت شمرده و آتش عداوت را بین این دو بزرگوار شعله ور ساختند. تا اینکه یکبار در حضور سلطان هر دو گرد آمدند و بین آنها در برخی مسائل علمی مباحثه‌ای درگرفت و کار به خشونت و کلمات ناشایست رسید، پس سلطان جانب شیخ را گرفت و امیر که چنان دید ناراحت از مجلس خارج شد و سپس استعفا داد و به سوی شیراز رفته و در آنجا ماند تا وفات کرد.

او دو فرزند داشت، فرزند بزرگش امیر شرف‌الدین علی معروف به ورع و تقوی بود و فرزند کوچکترش امیر صدرالدین محمدالثانی نام داشت. پدر به فرزند کوچکتر بیشتر علاقه داشت زیرا او فهمیده‌تر، فاضلتر و عاقلتر بود و لذا او را بیشتر محبت و اکرام می‌کرد.»

آثار میرغیاث‌الدین منصور شیرازی

نام برخی از کتابهایی که مرحوم خوانساری در *روضات الجنات* آورده است:

۱. حجة الکلام مشتمل بر مباحث معاد که ردّ گفتار غزالی است.
۲. محاکمات بین حواشی والدش و حواشی محقق دوانی بر شرح تجرید قوشچی
۳. محاکمات بین حواشی آن دو بر شرح مطالع
۴. محاکمات بین تعلیقات آن دو بر شرح عضدی بر مختصر الاصول
۵. شرح هیاکل النور
۶. شرح رساله پدرش در اثبات واجب
۷. تعدیل المیزان، در منطق
۸. اللوامع و المعارج، در هیئت
۹. التجرید، در حکمت
۱۰. معالم الشفا، در طب
۱۱. مختصر معالم الشفا
۱۲. السفیر، در هیئت
۱۳. الحاشیه بر الهیات شفا و بر شرح اشارات و بر شرح حکمة العین
۱۴. رساله‌ای در باب خلافت پسر ارشدش صدرالدین محمدالثانی
۱۵. خلاصة التخلیص فی المعانی و البیان

۱۶. الرد علی حاشیه الدوانی علی الشمسیه
۱۷. الرد علی حاشیه الدوانی علی التهذیب
۱۸. الرد علی انموذج العلوم دوانی
۱۹. الرد علی رساله الزورا الدوانی
۲۰. الاخلاق ناصری
۲۱. رساله فی تحقیق الجهات
۲۲. رساله المشارق در اثبات واجب
۲۳. الحاشیه علی اوائل الکشاف
۲۴. تفسیر سوره هل اتی
۲۵. مقالات العارفین
۲۶. کتاب دیگری در تصوف و اخلاق که او را به اسم پسرش میرشرف‌الدین علی نگاشته است.
۲۷. رساله قانون السلطنه
۲۸. ریاض الرضوان
۲۹. الاساس، در علم هندسه و... مطالعات فریبنی
- با یک نگاه و با توجه به عنوان کتابهای مذکور، جامعیت او در علوم مختلف بخوبی روشن می‌شود علمی مانند: فلسفه، کلام، منطق، هیئت، طب، معانی و بیان، اخلاق، عرفان، تفسیر و...
- و در انتها از شاگردان معروف او می‌توان به وجیه‌الدین سلیمان قاری فارس اشاره کرد^۱.



۱. محمدباقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۷؛ علی دوانی، شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی؛ عبدالله نعمه، فلاسفه شیعه، ترجمه سیدجعفر غضبان.

تحلیل و بررسی کتاب اشراق هیاکل النور

وجه تسمیه متن اصلی به هیاکل النور

میرغیاث‌الدین منصور می‌گوید: «هیكل همچنانکه مصنف نیز به آن تصریح دارد در لغت به معنای بنای عظیم است و بر بدن نیز مجازاً اطلاق می‌شود».

«ابوریحان در کتاب تحقیق ماللهند این کلمه را نشانه بت پرستی می‌داند. کلمه هیكل در تاریخ بت پرستی بر بت‌هایی اطلاق می‌شده است که به صورت بنا یا مجسمه بوده‌اند، در مقابل تصویر.

در این مورد چندین احتمال وجود دارد، یکی اینکه می‌گویند چون این رساله شامل هفت هیكل است شاید بدین دلیل باشد که ایشان از باطنیه متأثر بوده‌اند، زیرا اسماعیلیان نیز از هیاکل هفتگانه نام برده‌اند. البته شیخ اشراق در کتب دیگر خود هیكل را به معنی جسم و کالبد انسان به کار برده و این کلمه در ادبیات پارسی قدیم نیز به کار رفته است؛ و یا شاید از صائبیان گرفته باشند زیرا آنها اصطلاح هفت هیاکل را به معنی سیارات سبع گرفته‌اند و یا ممکن است این اصطلاح راجع به معابد زردشتیان باشد. در کتاب حکمة الاشراق از هفت مسلک سخن می‌گوید که قطب‌الدین شیرازی آن را به حواس پنجگانه ظاهری به اضافه قوه متخیله و ناطقه تفسیر کرده است و در نهایت ممکن است منظور شیخ از هیاکل محورهای وجودی باشند که مظاهر حقند.»^۱

حسن‌زاده آملی در این باره می‌گوید «کلمه هیاکل در اصل معبدی بود که در آن عبادت می‌کردند و در بسیاری از هیكلها، پیکرهای اصنامی از کسانی که در نظر آنان اهمیت علمی و معنوی داشتند می‌نهادند و به پای آن اصنام

گرد می‌آمدند و عبادت می‌کردند، برای تجمع حواس و استمداد روحی از روحانیت آنان به بحث و درس و تألیف و ریاضت مشغول می‌شدند. جایی در بالای کلیساها و معابد و محل قربانیها را نیز هیکل می‌گفتند و مذبح نیز می‌نامیدند. و به مناسبت مذکور هیکل را در کتب لغت به بتخانه تعریف کرده‌اند. و در بسیاری از هیکلها اصنامی به اسامی ارباب انواع یعنی، ملائکه موکل انواع و به نام دیگری که در این زمانها به مثل افلاطون اشتهار دارد، می‌نهادند و از روحانیت آنها استمداد می‌نمودند در کنار آنها برای وصول به روحانیت آنها ریاضت می‌کشیدند و به امور معنوی و روحانی می‌پرداختند.^۱

غیاث‌الدین می‌گوید: «هیکل بت و خانه نصاری (یعنی معابد آنها) همان بیت بتان و اصنام می‌باشد» و بعد ادامه می‌دهد که: «از همین جا وجه اطلاق آن بر خانه‌هایی که در آنها طلسمات قرار دارند، روشن می‌شود زیرا که طلسمات، هیاکل ستارگانند و ستارگان سایه و اظلال انوارند و به همین مناسبت است که مصنف، رساله خود را در اقسام هفتگانه‌ای قرار داده است که مشتمل بر معانی و مفاهیم انوار گونه‌اند و لذا بر آنها اطلاق هفت هیکل کرده است.»

جلال‌الدین دوانی نیز در کتاب شواکل الحورفی شرح هیاکل النور درباره هیکل و وجه تسمیه این کتاب می‌گوید: «هیکل در اصل صورت است و حکمای پیشین را اعتقاد بر این بود که ستارگان ظلال انوار مجرده و هیاکل آنهایند بنا بر این برای هر یک از ستارگان هفتگانه طلسمی از جنس معدن مناسب آن و وقت مناسب آن وضع کرده‌اند. و هر یک از آن طلسمات را در خانه‌ای که به طالع مناسب آن بنا شده بود، نهادند و در اوقاتی که مخصوص

۱. حسن زاده آملی، معرفت نفس، دفتر سوم.

به آنها بود قصد آنان می کردند، و اعمالی از تدخینات و قربانات می نمودند و به خواص آنها انتفاع می بردند و آن بیوت را معظم می داشتند و به نام هیاکل النور می نامیدند، زیرا که محل این طلسمات که هیاکل کواکبی یعنی هیاکل انوار علویه اند، بوده اند. لذا سهروردی این رساله را هیاکل النور نامیده است که مقصود حقیقی در آن، احوال انوار مجرده است که هر فصل آن، به سبب آنچه از عبارات و الفاظی که آن فصل مشتمل بر آنهاست، موضع طلسمی است که به ملاحظه آن طلسم به آن انوار می توان واصل شد.^۱

وجه تسمیه شرح به اشراق هیاکل النور لکشف ظلمات شواکل الغرور

از آنجا که پیش از این نیز گفتیم، بیشتر کتب میرغیاث الدین در رد کتب جلال الدین دوانی است. این کتاب نیز در واقع ردیه ای است بر کتاب شرح هیاکل النور دوانی، موسوم به شواکل^۲ الحور فی شرح هیاکل النور. غیاث الدین در عنوان کتاب خود، شواکل الحور را تبدیل به شواکل الغرور کرده است و همان طور که خود می گوید «غرور همان نقصان و خطر و شیطان است».

لذا این شرح، شرحی است برای کشف خطر و نقصانهای کتاب شواکل الغرور دوانی، و با تابشها و اشراقات خود پرده از ظلمات آن بر خواهد گرفت.

معرفی اجمالی کتاب

۱. مقدمه شارح

غیاث الدین در مقدمه می گوید: «چون لطایف و دقایق کتاب هیاکل النور

۱. حسن زاده آملی، همان. ۲. شواکل، جمع شاکلده، به معنی صورت و شکل.

به جهت شرح قاصر و مختل دوانی در ورای استار پنهان مانده بود، مرا بر آن داشت تا با روشن کردن اختلال و قصور آن شرح و برداشتن پرده‌های حجاب آن، اولاً از انحراف عقاید مبتدئین جلوگیری کنم، و ثانیاً اشاراتی داشته باشم بر لطایف و نکات دقیق و ظریف کتاب *هیاکل النور*. وی در این مقدمه از خواننده و از کلیه طلاب و مبتدئین می‌خواهد که هیچگاه به آثار بزرگان زمان خود قناعت نکرده و کورکورانه از آنها تقلید نکنند و افکار آنها را بدون تحقیق نپذیرند چنانچه می‌گوید: «بسیاری از این ارباب زمان دارای ظاهری آراسته و با عظمت هستند، در حالیکه جاهلانی بیش نبوده و از خود هیچ درک و فهمی ندارند، بلکه تنها به نقل و روایت از دیگران قناعت و اکتفا می‌کنند. مسائلی را از دیگران حفظ و سپس به نقل و انتقال آنها می‌پردازند بدون اینکه از فهم آن بهره‌ای برده باشند.» و پر واضح است که همه این کنایات و نسبتها درباره دوانی است، چنانچه خود صریحاً به این مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید: «چون بر من روشن و مبرهن گردید که آنچه شارح (دوانی) در این شرح و سایر شروح خود آورده است، همانا کلمات ضعیف و واهی بیش نیستند که آنها را نیز از دیگران گرفته است، بر آن شدم تا بر آن ردیه‌ای نوشته و کج فهمی او را نمایان سازم.»

و در نهایت تذکر می‌دهد که در طول کتاب ما هر جا گفتیم شارح، منظورمان همین جارح^۱ (دوانی) است.

۲. مقدمه مصنف

در اینجا غیاث‌الدین در شرح مقدمه شیخ اشراق ابتدا به تفسیر قیوم و رد

۱. البته این کلمه را خارج هم می‌توان خواند که اشاره به این است که او را خارج از دین می‌داند. ولی انساب به مقام این است که جارح باشد، زیرا در نظر غیاث‌الدین او به جا شرح، جرح کرده است، لذا جارح است نه شارح.

نظریات شارح پرداخته و سپس به تفسیر نور و بحثهای رضا و قضا و قدر و خیر و شر و وجه تسمیه انسان دارد.

۳. هیکل اول در مباحث جسم

قبل از شروع مباحث این هیکل تذکر این نکته ضروری است که شیخ اشراق در این کتاب یک دوره از حکمت نظری را بیان کرده است که در طبیعیات آن و از جمله در همین هیکل اول بیشتر پیرو حکمت مشائی و بوعلی است، ولی در مباحث نفس و الهیات به عقائد صرفاً اشراقی می پردازد. هیکل اول در اموری است که برای مسائل الهیه مانند مبادی اند. در این هیکل، شیخ جسم را به «ما یقصد الیه بالاشاره الحسیه» تعریف می کند و اشاره حسیه را امتداد موهوم از مشار به سوی مشارالیه دانسته، و ما یقصد الیه را ما یقصد الیه لذاته بالامکان می داند، که غیاث الدین آن را رد می کند. بحث بعدی در این است که اعراض چگونه مشارالیه قرار می گیرند، و وقتی وجه اشتراک اجسام را دانستیم، پس از آن بحث می شود که چگونه اجسام از یکدیگر متمایز و جدا می شوند: شیخ این تمایز را به هیئت یا همان اعراض می داند.

و غیاث الدین به این نظریه نقضهایی وارد می کند از جمله اینکه تمایز بدن انسان از غیر خود به نفس است و نفس هم جوهری مجرد است نه عرض و هیئت؛ و سرانجام سخن در این است که مراد از هیئت چیست و آنها چه هستند؟

سپس شیخ اشاره می کند به احکام اجسام: نخستین حکم جسم، رابطه بین هیئت یا عرض با جسم است. دیگر از احکام جسم قسمت پذیر بودن اوست. وی با قدما به مخالفت برخاسته و ترکیب جسم از اجزای لایتجزی را محال می داند و لذا قائل به جوهر فرد یا جزء لایتجزی نیست و دلیل خود را

نیز ذکر می‌کند.

۴. هیکل دوم در مباحث نفس

شاخصترین فصل رسائل سهروردی به لحاظ دید خاص اشراقی او، دربارهٔ نفس است. حکمای مشائی علم‌النفس را فصلی از طبیعیات محسوب داشته و بیشتر به شرح قوا و فعالیت‌های نفس توجه دارند، در حالی که شیخ اشراق علم‌النفس را به مباحث الهیات نزدیک می‌سازد. در همین هیکل دوم او توجه خاصی به نفس ناطقه دارد و به نحوی کاملاً لطیف رابطهٔ آن را با خداوند از دیدگاه اشراقی مطرح می‌کند.

این هیکل در سه فصل و فصل دوم آن در سه مبحث است و غیاث‌الدین بر این فصل مقدمه‌ای دارد.

این مقدمه ابتدا در معانی نفس و تعاریف آن است و به همین مناسبت بحث‌هایی دربارهٔ موضوع و عرض و جوهر و حال و محل و حلول مطرح می‌شود. قول حکما در تعریف عقل و نفس و صورت و ماده و جسم مطرح و سرانجام تعریف درست نفس بیان می‌شود.

فصل اول در اثبات تجرد نفس

در این فصل، شیخ سه دلیل در اثبات تجرد نفس ذکر می‌کند.

الف) دلیل اول ایشان مبتنی است بر اینکه انسان هیچگاه از خود غافل نمی‌شود و حال آنکه گاهی بدن و یا اجزای آن را فراموش می‌کند. پس ورای این بدن نفسی هست که هیچگاه فراموش نمی‌شود. در پیرامون این دلیل غیاث‌الدین توجیهاتی دارد.

ب) دلیل دوم شیخ از راه ثبات و تغییر است. بدن انسان دائماً در سیلان و رشد و نمو است. اجزایی از بین می‌روند و اجزایی جدید می‌آیند

ولی ایسن آدم همان آدم پنجاه سال پیش است. پس این سیلان در یک جایی غیر از بدن بوده است و آن همان نفس است. باز غیاث‌الدین اشکال و جوابی را بر این دلیل مطرح می‌کند و به بحث می‌نشیند. دوانی نیز می‌گوید از برهان شیخ برمی‌آید که وی قائل به حرکت کمیّه نبوده است و لذا بحثی شروع می‌کند در حرکت کمیّه و اقوال و نظریات پیرامون آن.

ج) دلیل سوم از راه برهان عقلانی است. ما یک ادراک کلی داریم که بر همه مقادیر صادق است، مانند حیوان که بر فیل و پشه صادق است. صورتی در ذهن ما حاصل شده است و این صورت باید با ذی‌الصوره مطابق باشد. پس این مفهوم غیرمقدر در کجا قرار دارد و آن باید در محلی غیرمقدر باشد و آن نفس است. در ذیل این قول مصنف در مقدمه این دلیل که «لاتدرک انت شیئا الا بحصول صورته عندک»، غیاث‌الدین عباراتی را از کتاب مطارحات شیخ اشراق نقل می‌کند که دلیلی است بر اثبات وجود ذهنی. و لذا بحثهای مفصلی پیرامون وجود ذهنی و اثبات آن در می‌گیرد.

در ادامه این بحث ادله منکرین وجود ذهنی بیان و جواب آنها به تفصیل داده می‌شود. بحث بعدی در این فصل پیرامون احکامی چند از نفس است. برخی از آنها به طور خلاصه بدین شرح است: نفس جسم نیست زیرا مقدر نیست. نفس جسمانی و مشارالیه نیست، احدی است، صمدی است، قابل تقسیم و همی نیست، جوهر است، مدبر جسم است، عاقل ذات خود و اشیای خارج از خود است.

در پایان این فصل شیخ یک تنبیه اشراقی، و نه یک برهان عقلی، بر مجرد نفس می‌آورد.

فصل دوم

در این فصل سه بحث مطرح است: الف) مبحث اول در قوای نفس
 ۱. قوای ظاهری لمس، ذوق یا چشایی، شم یا بویایی، سمع و بصر
 هستند. به مناسبت قوه بصر، در کیفیت ابصار اقوالی مطرح است که
 غیاث‌الدین همه آنها را به بحث می‌گذارد. به‌طور کلی در این زمینه سه نظریه
 معروف وجود دارد: نظریه انطباع، نظریه خروج شعاع و نظریه اضافه.

۲. قوای باطنی نیز پنج قسم است. ابتدا حس مشترک را نام می‌برد و در
 تعریف، شیخ می‌گوید: «همان است که صورت منامیه را معاینه و نه بر سبیل
 تخیل مشاهده می‌کند». دوم خیال و سوم قوه فکریه و چهارم قوه وهم. شیخ
 درباره وهم می‌گوید که او با عقل در احکامش منازعه می‌کند. مسئله‌ای که
 اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه وهم می‌تواند در احکام عقل با او
 منازعه کند؟ و حال آنکه نزاع وقتی متصور است که برای وهم نیز حکمی و
 قدرتی در برابر عقل متصور باشد؟ و بعد، این سوال که حاکم کیست؟ و
 خلاصه این منازعه بین عقل و وهم چگونه است و یعنی چه؟ قوه پنجم،
 حافظه است که به بحث در ذکر و کیفیت آنها منجر می‌شود.

مبحث اول در مواضع قوه باطنه است و اینکه با اختلال هر موضع، حسی
 آن نیز مختل می‌شود.

مبحث دوم در قوای حیوانیه، و خلاصه آن این است که در حیوانات دو
 قوه داریم نخست، شوقیه که خود به دو دسته شهویه برای جلب ملایمات و
 غضبیه برای دفع ناملایمات تقسیم می‌شود. دوم، محرکه که برای تحریک
 عضلات است.

مبحث سوم در روح حیوانی است. سهروردی عقیده دارد که برای
 تصرف نفس ناطقه در بدن احتیاج به یک واسطه‌ای است که همان روح

حیوانی است. نفس بواسطه این روح حیوانی آثار خود را در بدن آشکار می‌کند و این روح حامل نیروی حرکت و اراده است. چرا که یک موجود لطیفی مانند نفس، نمی‌تواند در یک موجود غیرلطیف مانند بدن اثر کند و اصولاً اثر یک موجود لطیف، لطیف نیز خواهد بود. پس احتیاج می‌شود به روح حیوانی که از جسم لطیفتر است و با نفس ناطقه مناسبت بیشتری دارد و می‌تواند همچون واسطه مابین این دو عمل کند. سپس بیان می‌کند که سبب لطافت این روح حیوانی، شباهت آن به اجرام فلکی و دور بودن از تضاد است.

فصل سوم در دفع توهماتى چند در مورد نفس

در این فصل، شیخ چند توهم باطل را درباره نفس، رد می‌کند. توهم اول این است که چون نفس غیرجسم است پس همان خداست که ایشان بالزوم اتحاد نفوس این توهم را رد می‌کند.

توهم دوم این است که نفس جزئی از خدا باشد اما چون خدا جسم نیست پس جزء ندارد.

توهم سوم درباره نفس قدیم است و حال اینکه شیخ، نفس را حادث به حدوث بدن می‌داند و در جواب این برهان یک جواب اقناعی و یک جواب عقلی می‌آورد. در این فصل غیاث‌الدین برخلاف نظر شیخ از طریق یک برهان قدم نفس را به اثبات می‌رساند. خلاصه آن برهان این است که:

علت بسیط، بسیط است علت حادث، مرکب است	←	پس هیچ حادثی بسیط نیست و از طرفی نفس بسیط است پس نفس حادث نیست.
--	---	--

۵. هیکل سوم در جهات عقليه

این هیکل در مسائلی از علم مابعدالطبیعه است که اثبات واجب لذاته

متوقف بر آن است یعنی، بحث از واجب و ممکن و ممتنع به مناسبت بحث از ممکن که وجوب و امتناع او بغیر است، علت یا سبب نیز تعریف می شود سبب هم یا تام است و یا ناقص.

۶. هیکل چهارم در واجب الوجود

این هیکل مفصلترین هیکل این رساله است و پنج فصل دارد که دو فصل آن با عنوان واسطه الهیکل و خاتمه الهیکل است و به طور کلی در این چند فصل از واجب الوجود و صفات آن و نفس و رابطه آن با واجب سخن گفته می شود.

فصل اول، واجب الوجود واحد من جمیع الوجوه است

این فصل به طور کلی مشتمل بر دو مبحث عمده است. بحث اول این است که نمی توان دو واجب الوجود داشت. خلاصه برهان این است: اگر دو واجب داشته باشیم، آن دو باید در غیر از وجوب وجود فارقی داشته باشند تا دوئیت میان آنها باشد. پس لازم می آید وجود هر یک بر فارق متکی باشد و هر چیز که به چیز دیگر محتاج باشد ممکن است نه واجب. در اینجا شبهه این کمونه و بحثهای آن نیز مطرح می شود. چگونگی صدق وجود بر واجب و سایر ممکنات، بحث از وجود مطلق، و بحث از نسبت وجود به ماهیت و اینکه کدام اصیل است، رابطه وجود و ماهیت در باری تعالی و اینکه کدام اصیل است، و اینکه آیا باری تعالی ماهیت دارد یا نه از دیگر نکات مطرح شده در این مبحث است.

مبحث دوم در این فصل عبارتست از توحید و تنزیه واجب تعالی. شیخ در ابتدا می گوید: «اجسام و هیئت چون واجب نیستند به ضرورت استحاله دور و تسلسل باید به واجب الوجود منتهی شوند». و این کلام شیخ در واقع

برهانی دیگر بر اثبات واجب می تواند باشد.

– واجب الوجود مرکب از اجزا نیست زیرا معلول اجزا و ممکن خواهد بود و بحث در اینکه واجب تعالی اجزاء ذهنی یعنی جنس و فصل هم ندارد و دلایل مذکوره.

– واجب الوجود محل صفات نیست.

– واجب تعالی از هر دو متقابل مانند علم و جهل اشرف آنها را داراست.

– هر چه که باعث تکثر واجب شود از قبیل تجسم و ترکیب بر او محال

است.

– حق تعالی نه ضد دارد و نه ندّ.

– منتسب به آئین نیست. از همه نقایض بری و دارای جمیع کمالات

است.

– نه عرض است که محتاج به محل باشد و نه جوهر است که با سایر

جوهر مشترک و نیازمند به فصل باشد.

– واجب تعالی ماهیت نیز ندارد زیرا هر ماهیتی معلول است، پس جوهر

هم نیست.

فصل دوم، در اثبات واجب از طریق اثبات وجود نفس ناطقه

خلاصه کلام در این بخش این است:

– النور هو الظهور

– مایکون نوراً لغيره، یکون ظاهراً لغيره فلا یکون مدرکاً لنفسه بل لغيره.

– مایکون نوراً لنفسه، کان ظاهراً لنفسه فیکون مدرکاً لنفسه.

– نفوس ناطقه، ظاهر از برای نفس خود و مدرک نفس خود و قائم به نفس

خود هستند.

– و کل ما هو نور لنفسه آئ ظاهر لنفسه فهو مجرد، پس نفوس ما نیز

مجردند.

- نفوس ما حادثند و احتیاج به مرجح دارند.

- پس این مرجح، اجسام و هیئت نیستند زیرا آنها اشرف از خود را نمی‌توانند خلق کنند، چرا که آنها نور عارض و قائم بغیرند. پس آن مرجح نیز نور مجردی است. حال آن نور مجرد یا واجب است فهو المراد و یا به واجب منتهی می‌شود.

فصل سوم، در صادر اول

به مقتضی قاعدة الواحد لا یصدر عنه الا الواحد، در این فصل اثبات می‌شود که صدور کثرت از باری تعالی از آنجا که موجب کثرت در ذات می‌شود، محال است. پس اول صادر شیء واحدی است که هیچ کثرتی در او نیست و او نیز واحد است و از آنجا که این صادر اول نمی‌تواند جسم یا هیئت و یا نفس باشد، پس عقل است، زیرا عقل واحد و مستقل در وجود تأثیر است.

شبهاتی در باب صادر اول وجود دارد از جمله: چرا صادر اول صفتی از صفات واجب نیست؟ چرا صادر اول نفس نباشد، بعضی افعالش را با آلات جسمانیه و برخی را بدون آنها انجام دهد؟ واجب تعالی متصف به سلوب و اضافات متعدد است، پس چرا جایز نباشد به این اعتبارها از او اشیاء مختلف صادر شود. مثلاً از او جسم و نفس و عرض صادر شود؟

البته غیاث‌الدین از تمام این اشکالات پاسخ می‌دهد و به نحوی مستدل آنها را رد می‌کند. سپس شیخ اشراق در این فصل خصوصیات و صفات صادر اول را بیان می‌کند. آنها به اختصار چنین‌اند: مدرک نفس خود و باری خود، قائم به ذات خود، نور ابداعی غیر مسبوق به ماده و مدت، اشرف از او وجود ندارد، منتهای سایر ممکنات، ممکن فی نفسه و واجب بالاول.

مطلب بعدی در اینجا این است که واجب تعالی از وسائط بین خود و ممکنات تبعیت نمی‌کند زیرا او ورای همه آنهاست، مالایتناهی بمالایتناهی. توضیح اینکه ماهیت نفس، وجود و نوریه است و غیر از آن چیز دیگری نیست. اما این نفسها و عقول اگرچه با واجب در وجود محض بودن و حی بودن شریک‌اند، ولی تفاوت آنها از جهت کمال و نقص است. وجود واجبی اعلی و اتم از او قابل تصور نیست و حال آنکه وجود نفوس و عقول وجود و نوریه معلولی است. تفاوت، تفاوت علت و معلول است و هیچگاه علت از معلول خود تبعیت نمی‌کند.

فصل چهارم، در عوالم سه‌گانه، عقل فعال و تکثر عقول

در این فصل ابتدا ایشان عوالم سه‌گانه عقل و نفس و جسم را تعریف و تقسیمات آنها را بیان می‌کند. در این میان عقل فعال و مباحث آن نیز مطرح می‌شود.

در بحث عالم عقل از عقول و کیفیت تکثر آنها و تضاعفشان به تکثر اشراقات سخن می‌رود و از آنجا که این عقول واسطه بین ما و حق تعالی هستند، این مسئله نیز مطرح می‌شود که این وسائط از یک جهت اقرب به ما هستند یعنی از حیثیت علیت و توسط، و از جهتی دیگر ابعداً از ما هستند یعنی از جهت شدت ظهور زیرا از این حیث نورالانوار اقرب از همه است. قسمت مفصل و عمده این فصل، درباره عالم مثال یا عالم برزخ است. عوالم در نظر شیخ سه تا هستند ولی برخی به یک عالم چهارم نیز قائل شده‌اند. این عالم را به نامهای عالم مثال و خیال، عالم برزخ و عالم اشباح مجرده نیز نامیده‌اند. پس غیاث‌الدین در این بخش اولاً به طبقات عالم مثال و عجائب آن اشاره دارد و بعد می‌گوید که به این عالم مسئله بعث اجساد تحقق می‌یابد. بحثی نیز در اشباح ربانیّه و بدن مثالی دارد. سپس سعی

می‌کند به اثبات این عالم از طریق اخبار و اولیا و قرآن و حکما و دلایل عقلی پردازد و در نهایت می‌گوید: اجماع مکاشفین و محققین همه بر اثبات این عالم است و به نقل سخنان صوفیه و اشراقیه در مورد عالم مثال و کیفیت آن و چگونگی اثبات آن در نزد ایشان، می‌پردازد و در نهایت، به بررسی احوال نفوس در عالم مثال و پس از مفارقت از بدن پرداخته و با تقسیم نفوس به پنج طائفه احوال هر یک را در عالم مثال و برزخ بیان می‌کند.

فصل پنجم، در حدوث و قدوم عالم

حدوث ذاتی عالم را همه قبول دارند، اختلاف در حدوث و قدوم زمانی عالم است که نظر مصنف و حکما به قدم زمانی عالم است. دلیل شیخ این است، «ما سوی الله را اگر مجموعاً در نظر بگیریم مرجحی دارد، و آن مرجح و موجب که حق تعالی باشد دائم و قدیم است زیرا وجوب وجود دارد، پس کل عالم نیز از آنجا که معلول و مرجح اوست دوام و قدم دارد». اشکالاتی بر قول به قدم عالم وارد شده است که شیخ آنها را نیز رد می‌کند. یکی از اشکالات این است که عالم حادث است، زیرا ممکن است در ابتدا شرطی حاصل نبوده یا مانعی وجود داشته و ایجاد عالم به تأخیر افتاده و سپس حادث شده است و یا شاید خداوند از ابتدا اراده‌اش به سالها بعد تعلق گرفته است. مرجح بوده است ولی اراده نبوده است. ایشان به این اشکالات جوابهای لازم را نیز می‌دهند.

و اشکال دیگر ناشی از سوءفهم مستشکل در مسئله ملاک نیاز به علت است. پس برخی چون گمان کرده‌اند ملاک نیاز به علت، حدوث است، گفته‌اند: شی قدیم محال است زیرا در این صورت او ممکن نخواهد بود. لذا ایشان جواب می‌دهند چون ملاک نیاز به علت را امکان دانستیم مشکل قابل حل است. ممکن قدیم و ازلی به خاطر امکانش نیازمند علت

و مرجح خواهد بود.

۷. هیکل پنجم در افلاک

در این هیکل به طور کلی رابطه بین خداوند و جهان و حرکت افلاک و نیز رابطه میان این حرکات و اشراق، بررسی شده است. در این هیکل یک مقدمه نسبتاً مفصل از غیاث‌الدین و شیخ، و دو فصل وجود دارد.

در مقدمه، غیاث‌الدین دو مسئله را مطرح می‌کند. نخست، عدم جواز نامتناهی امور مرتبه مجتمعه با هم. بر برهانی که غیاث‌الدین برای این مسئله ذکر می‌کند، چهارده اشکال وارد می‌شود که شارح به همه آنها جواب می‌گوید. دوم، ابعاد متناهی. برای این مسئله نیز دو برهان مسامته و سلمی ذکر می‌شود. شیخ می‌گوید: «همه حوادث این عالم دارای سبب حادث هستند زیرا سبب قدیم معلول قدیم هم دارد پس لازم می‌آید تسلسلی لاینقطع در اسباب حادثه و این همان حرکت است و حرکت لاینقطع فقط در افلاک صادق است و حرکت افلاک نیز مستقیم نمی‌تواند باشد، زیرا اگر حرکت الی غیر النهایه مستقیم باشد، مستلزم بعد غیرمتناهی است و بنابر مقدمه دوم ابعاد متناهی هستند، پس حرکت افلاک دوری است. سپس غیاث‌الدین بحثی دارد درباره حرکت مستقیمه و انواع آن و لزوم انقطاع در آنها و این مطلب اشاره می‌کند که حرکت دوری افلاک علت حوادث در این عالم است.

حرکات افلاک ارادیه است و طبیعی نیست زیرا افلاک به هر نقطه‌ای که قصد آن را کرده باشد بعد از آن مفارقت می‌کند و حال اینکه در حرکت طبیعی شیء متحرک چون به نقطه مقصودالیه برسد، می‌ایستد و توقف می‌کند.

فصل اول

در این فصل این مباحث مطرح شده است:

- مفیض حرکت فلک نفس اوست و تحرک جرم فلک از جانب نفس قسری است. پس اگر این دو را جداگانه در نظر بگیریم، حرکت جرم فلک قسری است، و اگر این دو را معاواحداً در نظر بگیریم حرکت او ارادی است. - افلاک به تغذی و تولید و نمو احتیاجی ندارند چراکه در وصول افلاک به کمالاتشان به این امور احتیاجی نیست.

- شهوت نداشته و منافی و مزاحم ندارند.

- اجرام فلکی از فساد ایمنند چراکه از عالم تضاد بدورند.

- شاغلی آنها را از عالم نور باز نمی‌دارد و لذا اشراقات انوار الهی از آنها

قطع نمی‌شود.

هر فلکی از افلاک معشوقی از عالم عقلی اعلی دارد که واسطه بین او و خداست والله معشوق کل است. پس افلاک جلال او را مشاهده می‌کنند و می‌خواهند به برکات او برسند پس بر آنها اشراق می‌شود و آنها حرکت می‌کنند و با هر حرکتی مستعد اشراق دیگری می‌شوند.

- بحث در وجه احاطه علم اول تعالی به ماضی و حال و استقبال، و

اینکه چگونه علم او دچار تبدل و انتقال نمی‌شود و بحث در معلومات باری و کیفیت قیام آنها بر باری تعالی.

- در اینکه شرط حدوث حوادث غیرمتناهی همانا حرکت و

استعدادهای غیرمتناهی است نه فواعل تنها.

- در مبدئیت و غایت بودن حق تعالی.

- در وجود حق تعالی و اینکه آن لاینقطع و دائم است چراکه او غنی

مطلق و دیگران فقیرند.

- در اینکه عالم نظام احسن است و دلیل آن.
- در اشاره به قاعده امکان اشرف.
- در توجیه شرور عالم و بحث خیر و شر.
- دلیل بر اثبات اجرام سماوی، مرکب نبودن آنها از عنصریات و ایمن بودنشان از فساد و اینکه حرکت آنها دائم است زیرا غیرعنصری هستند و غیرمرکب.
- افلاک دارای طبیعت خامسه‌ای هستند مغایر با عناصر اربعه.
- سماوات همگی کروی هستند، بعضی محیط بر بعض دیگر و حی و ناطق هستند. و بعد بحث در این که چگونه آنها مدرک کلیات و ناطقه هستند.

فصل دوم

فصل دوم درباره چگونگی تطبیق قسمت ثنائیه است در موجودات. پس اجسام تقسیم می‌شوند به اثیری و عنصری و اجسام. اثیری نیز تقسیم می‌شوند به قائد السعادات و قائد القهر. و غیراجسام نیز تقسیم می‌شوند به آنها که عالی و قاهرند یعنی عقول و آنها که منفعل و مقهورند یعنی نفوس و باز نفوس تقسیم می‌شوند به فلکیه و انسانیه. در پایان این فصل، شیخ به این مطلب نیز اشاره دارد که شمس مثال الله الاعظم است.

۸. هیکل ششم در بقای نفس بعد از موت

ابتدا بقای نفس بعد از موت به اثبات می‌رسد و دلیل آن ذکر می‌شود به مناسبت، بحثهایی می‌شود در نفی محل از برای نفس و بحث در نفوس کلی و جزئی. سپس در احوال نفس بعد از موت و مراتب نفوس در عذاب و نعیم آنجا بحث می‌شود. مبحث بعدی در عشق است. اول تعالی عاشق ذات خود و معشوق ذات خود و غیرخود است و سرانجام مطلب نهایی این

هیكل در عشق و حقیقت آن و مراتب عشق است.

۹. هیكل هفتم در نبوات و معجزات و کرامات و مقامات

نفوس ناطقه انسانی از جواهر ملکوتی اند و این مشاغل و سلطنت قوای بدنی است که آنها را از اتصال به عالم نور و حیات دور می‌کند. لذا گاهی با تقویت نفس به تقلیل عام و خواب اتصال به عالم قدس و نفوس فلکیه برقرار می‌شود و نفس از آنها معارف کلی را اخذ می‌کند و در خواب و بیداری از آنها تلقی می‌کند. پس چگونگی قطع تعلق و کیفیت کسب حقایق از عقول و نفوس فلکیه مطرح می‌شود و به همین جهت از وحی، رویای صادقه، الهام، نوم صادقه، خواب صادقه و اصناف بحث می‌شود و به تبع آن از انبیا، اولیا، ابرار، کهنه، خوارق عادات، معجزه و کرامات نیز سخن می‌رود. و چون مقام، مقام قطع تعلق و ارتباط با عالم بالاست از توحید، وحدت، فنا و بالاخره از رسیدن به مقامی که در آن حق تعالی بصر عارف است و گوش و علم او، بحث می‌شود. از تعلق به اخلاق الله و بیان انواع توحید و وحدت از نظر صوفیه نیز مباحث مطرح می‌شود.

شیوه تصحیح و شرح نسخ موجود

نگارنده برای تصحیح این کتاب جمعاً شش نسخه را دیده است. نسخه کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دو نسخه در کتابخانه مجلس و دو نسخه در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

نسخه A به شماره ۳۵۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است که تاریخ کتابت و نام کاتب آن مشخص نیست. در ۱۳۷ برگ و به خط تعلیق پاکیزه و

تصحیح شده است. در صفحه اول آن برخی سطرها رفته و خوانا نیست. این نسخه در ۱۳۲۰ توسط مجدالادباء خریداری شده است.

نسخه B، در کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری، یکی از قدیمیترین نسخ موجود است. تاریخ کتابت آن به سال ۹۶۶ یعنی درست ۱۸ سال بعد از وفات غیاث‌الدین، به کتابت محمودرویش. نسخه موجود دارای سه رساله است که این رساله در بخش سوم آن آمده است. حواشی مختصری نیز با نشان حم مدظله دارد. این نسخه با شماره ۱۲۹۵ در کتابخانه مدرسه عالی قرار دارد.

نسخه C، این نسخه به شماره ۸۹۵۶ کتابخانه آستان قدس رضوی، تاریخ کتابت آن به سال ۱۰۴۰ در مدرسه صالحیه و کاتب آن عبدالسلام بن محمود است. حواشی بسیار مختصری نیز دارد که اکثراً در معنی لغات مشکل متن به فارسی است.

نسخه D، این نسخه به شماره ۷۶۸ وقفی نائینی در کتابخانه آستان قدس رضوی قرار دارد و تاریخ کتابت آن ۹۴۹ یعنی درست یکسال بعد از وفات غیاث‌الدین منصور است. لذا از این حیث اقدم‌النسخ موجود در کشور بشمار می‌آید. کاتب آن فتح‌الله بن شکرالله بن لطف‌الله کاشانی، صاحب تفسیر منهج الصادقین، است. خط آن نستعلیق بوده و دارای حاشیه‌های نسبتاً مفصلی است از خود شارح با نشان «منه» همچنین از فردی دیگر، که این حاشیه‌ها اکثراً در ابتدای کتاب قرار دارند. در پایان این نسخه این شعر از کاتب به چشم می‌خورد.

شکر که این نامه به عنوان رسید بشسیر از عمر بسپایان رسید
شماره بایگانی میکروفیلم این نسخه ۱۲۷۶ در بخش فیلمتک کتابخانه
آستان قدس است.

مقدمه: تاریخ و مصنفان در بیان علم و انگیزه نگارش کتاب و شرح خطبه شیخ اشراق

فصل اول (نفس)

۱. مراد جسم
۲. زبده تبار اجسام
۳. انکسار اجسام
۴. اعراس

فصل دوم (نفس)

۱. انکسار نفس و بعضی آثار
۲. تاریخ تبار نفس و خواص آن در حق
۳. تعریف طلق نفس، نبوت، باطن و جسم و رابطه آن
۴. فصل اول (تجزیه نفس)
 ۱. تجزیه نفس و طلق
 ۲. تجزیه نفس
 ۳. انکسار نفس

فصل سوم

۱. انکسار نفس
۲. طلق طاهر
۳. طلق باطن
۴. طلق این نور
۵. انکسار
۶. انکسار جسمانی
۷. انکسار
۸. روح حیوانی

فصل سوم در دفع سه نوع بیرون رفتن

فصل سوم (انکسار و انکسار)

۱. واجب
۲. امکان
۳. مستحب

فصل اول

۱. شبهه این نبوت و وجود واجب
۲. وجود مطلق
۳. امسالت وجود با نفسیت
۴. رابطه وجود با نفی در علم
۵. توحید و تجزیه خدا

فصل دوم: اثبات واجب

۱. فصل سوم: سماع اول
۲. فصل چهارم:
 ۱. فراهم شدن (خلق و نفس در جسم)
 ۲. خلق فعل
 ۳. تکثر خلق
 ۴. مطلق خلق
۵. فصل پنجم: حدوث و قدم نظام
۶. مقدمه: حرکت افلاک
۷. فصل اول:
 ۱. انکسار افلاک
 ۲. نظام حق تعالی
 ۳. نظام اسمن
 ۴. تغییر و تدریج
۸. فصل دوم: تقسیمات موجودات

فصل ششم (نبوت)

۱. قیاس بعد از موت
۲. احتمالات نفوس بعد از موت
۳. عشق و مراتب آن

فصل هفتم (نبوت)

۱. نفوس ناطقه انسانی خواهد مکتوباتی آید
۲. مکتوباتی اتصال به عالم نفس و شمس فلکیه
۳. وحی - زبانی، صادق و الهام، بطوراتی، معجزه و کرامت
۴. توحید و وحدت و قیاس
۵. فضایل

خلاصه مباحث کتاب اشراق فی مابقی النور

نسخه E، این نسخه به شماره ۱۸۸۹ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است. کاتب آن نامعلوم ولی تاریخ تحریر آن به سال ۱۰۱۵ است. این نسخه در ملک میرزا سیداحمد مندوب الدوله از احفاد دشتکی بوده و او خود یادداشتی بر آخرین برگ این نسخه دارد که تاریخ کتابت آن به سال ۱۳۴۰ و به خط شکسته نستعلیق است.

نسخه F، این نسخه نیز به شماره ۱۸۹۲ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی قرار دارد. اصل کتاب شامل دو رساله است که این رساله در بخش اول آن قرار دارد. تاریخ کتابت آن به سال ۱۰۷۱ و به خط شیخعلی پسر عبدالرحمان شولستی را نکوهی لاهیجانی به خط نستعلیق است.

تذکر این نکته ضروری است که نگارنده برای انتخاب متن درست هیاکل النور از متن عربی آن به تصحیح محمدعلی ابوریان، استاد فلسفه دانشگاه مصر، که در قاهره به سال ۱۳۷۷ چاپ شده است، استفاده فراوان کرده است. البته در نهایت، بین این متن تصحیح نگارنده با متن چاپ ابوریان اختلافاتی وجود دارد.

امید است در آینده با چاپ این اثر ارزنده، گامی در جهت احیای آثار و دستاوردهای بزرگان فلسفه و حکمت ایران اسلامی برداشته شود.



ژړوېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی